گفت‌وگوی «جوان» با یکی از زنان انقلابی مشهد که شاهد شهادت بسیاری از انقلابیون این شهر بود

«انشای انقلاب» همه را تحت تأثیر قرار داد

■ شکوفه زمانی

برای تثبیت جایگاه اکنون در سی و هشتمین بهار انقلاب اسلامی قرار داریم؛ انقلابی که با گذشت این مدت از عمر بابرکت خود روز به روز بر اعتلای آن افزوده می‌شود و زنان مبارز در کنار مردان نقش ارزنده‌ای ایفا کردند که در همین راستا به میمنت پیروزی انقلاب به سراغ یکی از زنان مبارز انقلابی در سال ۵۷ رفته‌ایم، مبارزی که در دوران پیروزی انقلاب اسلامی ۱۹ سال سن داشت. گفت‌وگو با «طبیبه خانعلی‌پور معروف به احسانی» مروری بر یادآوری خاطرات در پیروزی انقلاب اسلامی است.

■■■

شما از نسل اول انقلاب محسوب می‌شوید، برای‌مان جالب است که چطور یک خانم در مسیر مبارزات انقلابی قرار می‌گیرد؟

من متولد ۱۳۳۸ در یک خانواده بسیار مذهبی واقع در خیابان معروف به باغ نادری مشهد هستم که الان به عنوان چهار راه شهدا شناخته می‌شود. نسل ما یعنی متولدین دهه ۳۰ یا اوایل دهه ۴۰ هنگام پیروزی انقلاب به سنین جوانی و نوجوانی رسیده بودند. بنابر این فعالیت‌های این نسل بیش از باقی نسل‌ها بود. اما اینکه چطور با نهضت امام خمینی آشنا شدم، اول اینکه خانواده‌ای مذهبی داشتیم و دوم اینکه پدرم بازاری بود و با شهید هاشمی‌نژاد دوستی و آشنایی داشت. هاشمی‌نژاد از انقلابیون سرشناس کشورمان هستند و به همین ترتیب پدرم در پخش اعلامیه‌های حضرت امام و سایر فعالیت‌های انقلابی با این شهید بزرگوار همکاری می‌کرد. اولین جرقه‌ای که منجر شد من وارد عرصه تظاهرات انقلاب شوم در دوره تحصیل راهنمایی‌ام اتفاق افتاد. در راه مدرسه دوستم به من گفت: شنیدی قم شلوغ شده؟ بعد ادامه داد: از قرار امروز در خیابان فلکه آب مشهد هم خانم‌ها تظاهرات می‌کنند. من هم قبول کردم که با آنها در این تظاهرات شرکت داشته باشم. البته قبل از این اتفاق در همان سن ۱۵ سالگی خودم بیانات امام خمینی (ره) را از کتاب‌فروشی علیزاده در چهارراه نادری(شهدا) تهیه کرده بودم و شب‌ها مخفیانه آن‌ها را می‌خواندم. روزها رفت و آمد در خانه زیاد بود و می‌ترسیدم کسی متوجه بشود که دارم بیانات آقا را می‌خوانم. خواندن این کتاب خیلی در من اثر کرد و موجب شد علاقه خاصی از صحبت‌های امام در من ایجاد شود. حتی چندین بار خواستم اعلامیه‌های امام (ره) را ببرم مدرسه و برای دوستانم بخوانم که جرأت نکردم. بعد از انقلاب یک انشا در خصوص انقلاب نوشتم که خیلی مورد توجه معلم و همکلاسی‌هایم قرار گرفت.

از چه زمانی خیلی جدی وارد مسائل مبارزاتی شدید؟

وقتی با افکار حضرت امام خوب آشنا شدم، شنیدن خبر شهادت حاج‌مصطفی خمینی خیلی حالم را دگرگون کرد و منجر شد به خودم قول بدهم تا جان دارم به عنوان یک زن مبارز انقلاب در تمامی صحنه‌ها حاضر شوم. بنابر این در تمامی تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت فعال داشتم. آن موقع کلاس‌های مکتب عقاید در کوه سنگی دایر بود که به آنجا می‌رفتم. وقتی دیدم دخترها با وضع خوبی در رفت و آمد نیستند دیگر در آن کلاس‌ها شرکت نکردم. جلسات تفسیر قرآن مرحوم خانم طه که آغاز شد با مادرم در آن جلسات شرکت داشتم. مباحث مهم انقلاب نیز در آنجا برای زنان مطرح می‌شد و بیشتر با مادرم در این برنامه‌ها حضور داشتیم و به مادرم کمک می‌کردم. یادم است خانم طه آیاتی از قرآن را می‌خواند که خیلی رویم تأثیر می‌گذاشت. شاید بزرگ‌ترین جرقه شروع فعالیت‌های انقلابی را همین آیات در وجودم شعله‌ور کردند. مدتی بعد مکتب نرجس که خانم طه مسئولش بود از سوی ساواک بسته شد. اما خانواده‌های مذهبی به صورت مخفیانه آن را نوبتی در خانه‌های‌شان برگزار می‌کردند. با آنکه ۳۸ سال از آن روزها می‌گذرد ولی هنوز با این حوزه در تماس هستم.

آن انشایی که در خصوص انقلاب نوشتید چه بود؟

با توجه به حرف‌هایی که از حوزه مکتب نرجس و اعلامیه‌های حضرت امام (ره) شنیده و خوانده بودم، توانستم انشایی بسیار پربار در مورد چگونگی به ثمر رسیدن انقلاب بنویسم. عنوانش این بود که «امسال ما عید نداریم» بچه‌های کلاس و حتی معلم‌مان، تحت تأثیر قرار گرفته بودند. بعد از قرائت انشا، معلم من را یواشکی احضار کرد و گفت انشایت را به من بده که برای خود داشته باشم. حتی یک نسخه آن انشا را هنوز در وسایل شخصی خودم به یادگار دارم. یادم هست مقاله‌هایی را که می‌نوشتم در جلسات خانم‌ها مثل روضه‌های زنانه می‌خواندم و همه اشک می‌ریختند.

گفتید در تمامی تظاهرات انقلابی در مشهد شرکت داشتید، شده بود که دستگیر شوید؟

من سعی می‌کردم مراسم و تظاهراتی را از دست ندهم و در بیشتر برنامه‌های انقلابی حضور فعالی داشتم. در یکی از همین تظاهرات نیروهای انتظامی چوب به دست دنبال زنان چادری گذاشته بودند. بعضی از خانم‌ها می‌دویدند به طرف کوچه‌ای که به بن‌بست ختم می‌شد که متأسفانه همگی‌شان گیر افتادند ولی من سریع توانستم از طرف چهار راه شهدا و از طریق میانبر در کوچه‌های دیگر به سمت خانه‌مان فرار کنم و دستگیر نشوم. چندین بار هم مورد شناسایی ساواک قرار گرفتم اما نتوانستند دستگیرم کنند.

گویا یکی از دوستان انقلابی‌تان نسبتی با مقام معظم رهبری داشتند؟

دختر خاله کوچک مقام معظم رهبری با من همسن بودند. با ایشان در بیشتر مراسم مذهبی در مشهد شرکت می‌کردیم. از جمله بیشتر کلاس‌های عربی و دروس اخلاق که واقع در خیابان فلکه آب بود، فعالیت داشتیم. آن موقع مقام معظم رهبری در تبعید بودند که از طریق دوستان ایشان اعلامیه‌ها را شب به شب تحویل می‌گرفتیم تا بتوانیم برای روز بعدش پخش کنیم. حتی آنقدر نترس بودیم که در شب‌های حکومت نظامی هم فعالیت می‌کردیم. یک بار توسط ژاندارمری محله دستگیر شدم که گفتند دختر حاج آقا فلانی است و سریع آزادم کردند.

از سایر زنان مبارز و انقلابی در مشهد هم بگویید.

من با دوستانم با بیشتر علمای مشهد مانند خواهر شهید امیر خانی و دختر آیت‌الله صدر در ارتباط بودیم که آنها در به وجود آمدن شخصیت انقلابی من تأثیرگذار بودند. با یکی از دوستانم که خواهر شهید بود با هم در بیشتر برنامه‌های پخش اعلامیه شرکت داشتم. او به من می‌گفت همیشه کتابی در دست داشته باش که اگر در خانه ازت سؤال کردند و گفتند کجا بودی بتوانی بهانه داشته باشی و بگویی که رفته بودم کتاب بخرم. یک روز که از تظاهرات آمدم خانه و داشتم چادرم را آویزان می‌کردم متوجه شدم پدرم با دیدن من به مادرم می‌گوید امروز تعدادی از زنان را در تظاهرات گرفته‌اند، به طیبه بگو مواظب خودش باشد. پدرم خبر نداشت که من هم در آن تظاهرات شرکت داشتم و شاهد دستگیری برخی از زنان در تظاهرات بودم. بعدها که مادر متوجه این قضیه شده بود باور نداشت و با تعجب از من می‌پرسید مگر تو هم شرکت داشتی؟ کار هر روزم بود. صبح می‌رفتم تا شب که می‌آمدم خانه و مادرم هم دیگر نمی‌توانست حریف کارهای من شود. شعار می‌دادیم و ارتشی‌ها هم اسلحه‌ها را به سوی ما می‌گرفتند اما لحظه‌ای عقب‌نشینی نمی‌کردیم و در جلوی تفنگ‌ها به راهمان ادامه می‌دادیم. من شاهد به شهادت رسیدن بیشتر شهدای انقلابی مشهد بودم. یک انقلابی بود که سر میدان شهدا آویزانش کردند و بدنش را تکه تکه کردند.

> شوق انقلاب باعث شد که دیر ازدواج کنم و در سال ۵۹ زمان جنگ ازدواج کردم و به همسرم گفتم تمامی پول هدیه‌هایی که برای ازدواجم می‌خواهید خرج کنید به دفتر کمیته امام(ره) بدهید. حتی برای مراسم ازدواجم حاضر نشدم مجلس عروسی بگیرم و همیشه دنبال ساده‌زیستی بودم و می‌دانستم پول خوشبختی نمی‌آورد از بین خواهرانم فقط من چنین تفکری را در زندگی خود پیاده کردم

در میان شهدایی که به چشم دیدید دوستان‌تان هم حضور داشتند؟

بله، من هر روز صبح زود با توسل به دعای صبای حضرت علی(ع) از خانه بیرون می‌زدم. در سال ۱۳۵۷ تظاهرات گسترده از اول پاییز شروع شد و در اواخر مهرماه مدارس تعطیل شد. اوایل شعارها با لفظ مناسب نبود اما بعد شعارها بهتر شد. یک روز شاهد اعتصاب‌هایی در مقابل منزل آقای قمی بودم که خیلی برایم هیجان‌انگیز بود. در تظاهرات با دوستانم شعار می‌دادیم و یکی از دوستانم جلوتر از ما بود که ناگهان جلوی چشم‌مان تیر به پیشانی دوستم خورد و سرش نصف شد. شهید حنایی اولین شهید چهار راه شهدا بود که به شهادت رسید. هم‌اکنون این خیابان به نام همین شهید مزین شده است. شهادت دوستم خیلی در روحیه من تأثیرگذار بود. نه آنکه بترسم بلکه شوقم به انقلاب بیشتر شد. ما عکس‌های میدان ژاله را به صورت مخفیانه در خانه‌های مردم می‌انداختیم. یکی از فعالیت‌های من پخش اعلامیه بود که از سوی برادر امیر خانی مدیریت می‌شد.

خواهران دیگرتان هم مثل شما از فعالان مبارز بودند؟

ما چهار خواهر و یک برادر هستیم و من بچه سوم خانواده بودم و فعالیت من از همه بیشتر بود. شوق انقلاب باعث شد که دیر ازدواج کنم و در سال ۵۹ زمان جنگ ازدواج کردم و به همسرم گفتم تمامی پول هدیه‌هایی که برای ازدواجم می‌خواهید خرج کنید به دفتر کمیته امام(ره) بدهید. حتی برای مراسم ازدواجم حاضر نشدم مجلس عروسی بگیرم و همیشه دنبال ساده‌زیستی بودم و می‌دانستم پول خوشبختی نمی‌آورد. از بین خواهرانم فقط من چنین تفکری را در زندگی خود پیاده کردم.

به عنوان آخرین سؤال توصیه‌تان به جوانان نسل امروزی که شاهد زحمات حاصله برای پیروزی انقلاب نبودند، چیست؟

این انقلاب با زحمات زیاد و با خون‌های شهدای زیادی اکنون به این مرحله از رشد و ترقی و سربلندی رسیده است و باید همه در حفظ آن کوشا باشیم به خصوص جوانان و تا می‌توانند پشت سر رهبری و ولایت فقیه حرکت کنند. متأسفانه اطلاع دادند بی‌بند و باری بین جوانان کشورمان از جمله مشهد زیاد دیده می‌شود و می‌خواهیم با تشکیل حلقه‌های صالحین با راهنمایی الگویی موفق در راه مسیر جوانان قرار دهیم.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با یکی از اقوام آتش نشان شهید حامد هوایی

مزد پرستاری از پدر جانبازش را با شهادت گرفت

■ فریده موسوی

شهید حامد هوایی یکی از آتش‌نشانان حاضر در حادثه پلاسکو بود که برای نجات جان هموطنانش، به دل آتش زد و آسمانی شد. این جوان غیرتمند جنوب شهری پدری جانباز داشت که سال ۹۴ بر اثر عوارض شیمیایی به درجه رفیع شهادت نائل آمده بود. هرچند به دلیل آنکه حاج‌حسن مسائل جانبازی‌اش را پیگیری نکرده بود، هرگز شهادتش به شکل رسمی محرز نشد. اما حامد که راه و رسم شهادت را به خوبی از پدر جانبازش آموخته بود، در مسیر ایثارگری قدم برداشت و نهایتاً در روز ۳۰ دی ماه ۱۳۹۵ نامش را در لیست شهدای حادثه پلاسکو به ثبت رساند. در حالی که خانواده خود شهید در غم از دست دادن فرزندشان به سر می‌برند، توانستیم گفت و گوی کوتاهی را با مرضیه هوایی عمه شهید انجام دهیم که ماحصلش را پیش رو دارید.

شهید متولد چه سالی بود؟ کمی از اولین‌های زندگی ایشان بگویید.

حامد متولد ۱۷ خرداد ۱۳۶۵ بود. او و برادر دوقلویش حسام هر دو آتش‌نشان بودند. پدرشان مرحوم حسن هوایی(قوشچی) از رزمنده‌های دفاع مقدس بود. پرده هر دو گوشش در جنگ پاره شده و تمام دندان‌هایش در همان سنین جوانی ریخته بود. حسن به دلیل عوارض جانبازی تا آخر عمر سردرد داشت و خون‌ریزی می‌کرد. این اواخر هم که از پا افتاده بود. حامد خیلی از پدرش مراقبت می‌کرد. تا لحظه شهادت کنارش بود.

پس آقا حامد با مقوله ایثار و شهادت آشنایی داشت؟

بله، او غمخوار و یار و یاور پدر جانبازش بود. دو سال تمام از او مراقبت و پرستاری می‌کرد. شب‌ها بالای سرش بیدار می‌ماند تا مبادا زخم بستر بگیرد. غذا دهان پدرش می‌گذاشت و شب‌ها که مجبور بود به پدرش رسیدگی کند، نماز شب و دعای توسل می‌خواند. نماز شب خواندن را هم از پدرش آموخته بود. برادرم در آغوش حامد به شهادت رسید. به نظر من سعادت شهادت به این دلیل نصیب حامد شد چراکه زحمت پدر جانبازش را خیلی کشیده بود. حامد حتی نمازهای قضای پدرش را که به دلیل جانبازی قادر به خواندن نبود، ادا می‌کرد. پدرش ۱۳ دی ماه سال ۹۴ به شهادت رسید. حامد می‌گفت کاش من هم بروم پیش پدر. یک سال بعد هم که خودش دی ماه ۹۵ شهید شد.

چطور شد که شغل پرخطر آتش‌نشانی را انتخاب کردند؟

حامد فوق لیسانس تربیت بدنی داشت. ورزشکار بود و مدتی هم در ایران خودرو کار می‌کرد اما چون به آتش‌نشانی علاقه داشت، از کارش بیرون آمد و تلاش کرد آتش‌نشان شود. با برادرش حسام هر دو اقدام کرده بودند. اول حسام انتخاب شد و گفتند نمی‌شود دو برادر با هم ناجی شوند، بنابراین حامد تا مدت‌ها دنبال عضویت در آتش‌نشانی بود تا اینکه دو ماه پس از شهادت پدرش با او تماس گرفتند و گفتند پذیرفته شده‌ای. بنده خدا حامد مدت زیادی از حضورش در این شغل نمی‌گذشت که به شهادت رسید. خودش هم خواب شهادتش را دیده بود.

این خواب را برای شما هم تعریف کرد؟

بله، مدتی قبل از حادثه پلاسکو بود که یک روز پیشم آمد و گفت عمه جان خواب دیدم دارم راه می‌روم اما نه با پاهای خودم. بلکه دارم روی زمین کشیده می‌شوم. بعد دیدم تمام شهدا از درون مزارشان بیرون آمدند و با لباس رزم به من سلام نظامی دادند. شهیدی به من گفت: نمی‌خواهی بروی پیش پدرت؟ نگاه کردم دیدم به جای مزار پدرم یک خانه سرسبز و بزرگ است. من گفتم این مزار چطور تبدیل به یک باغ شده است. همان شهید گفت: از اول هم باغ بود. برو پیش پدرت. وقتی حامد این خواب را تعریف کرد، پیش خودم گفتم شاید تو هم شهید شوی.

حامد در کسوت یک آتش‌نشان چه فعالیت‌هایی می‌کرد؟

دوستانش می‌گفتند در خیلی از مأموریت‌ها او به همکارانش که زن و بچه‌دار بودند اجازه نمی‌داد جلو بروند و خودش به دل خطر می‌رفت. درست یک هفته قبل از شهادتش در یک حادثه دیگر توانسته بود تعداد ۱۱ نفر را در جریان آتش‌سوزی یک واحد کفاشی نجات بدهد. حامد نترس بود و ایثارگر. مزدش شجاعت و خیرخواهی‌اش را هم با شهادت گرفت.

از روز حادثه و شهادتش چه شنیده‌اید؟

از قرار روز حادثه حامد و برادرش حسام هر دو امتحان تربیت بدنی داشتند. حامد به حسام می‌گوید تو بمان و امتحان بده. من می‌روم و زود برمی‌گردم. چیزی نیست یک آتش‌سوزی ساده است. آن روز همان طور که همه می‌دانیم حامد و همکارانش جان صدها نفر را نجات می‌دهند و آنها را از ساختمان به بیرون هدایت می‌کنند. نهایتاً چون تعدادی از کاسب‌ها دنبال مدارک‌شان به ساختمان برمی‌گردند، آتش‌نشان‌ها می‌روند مردم را خارج کنند که بعد از هدایت همه به بیرون از ساختمان، فاجعه رخ می‌دهد. کمی قبل از ریزش پلاسکو شهید سلطانی که همکار حامد بود به دیگر همکاران‌شان می‌گوید من می‌روم حامد را بیاورم. او جان خیلی‌ها را نجات داده است. سلطانی می‌رود و حامد را در آغوش می‌گیرد. اما در همین حین ساختمان می‌ریزد و بعد از چند روز که پیکرها یافت می‌شود، سلطانی و حامد درست کنار هم بودند. حسام برادر دو قلوی حامد که خودش هم آتش‌نشان است، از اینکه نتوانسته همراه او و سایر همکاران‌شان باشد، خیلی ناراحت است. خودخوری می‌کند و حسرت می‌خورد.

حامد هوایی در تعریف شما چطور جوانی بود؟

من این برادرزاده‌ام را خیلی دوست داشتم. بسیار بچه مؤدب و چشم پاکی بود. اهل نماز و روزه و قرآن. حتی اهل نماز شب بود. مهربانی‌ها و فداکاری‌هایش هیچ وقت از یادمان نمی‌رود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۰۳۵

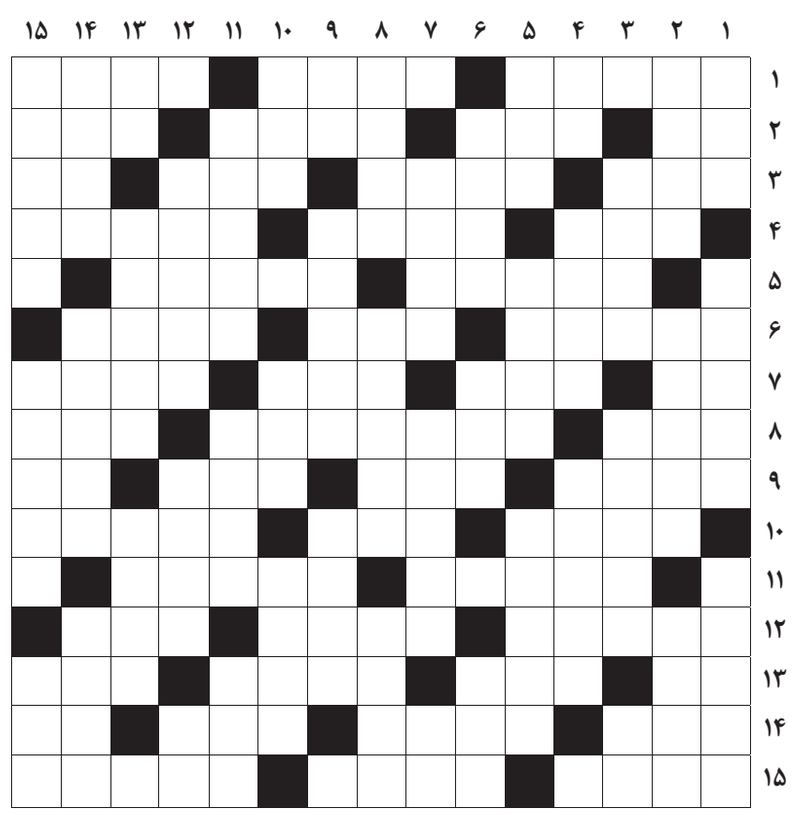

از راست به چپ

■ ۱- نوعی سیستم صدا برای سینما و تلویزیون – عفو کرده شده – ناسازگاری ■ ۲- رود چین- از اعمال واجب برای میت – ماسک – قصه شعر گونه ■ ۳-آب تنی – خدای هندوها – رود روسیه – بنده و شما ■ ۴-اندازه گرمی و سردی هوا – همدم – بار سفر ■ ۵-بنیانگذاری – شهر و استانی با همین نام ■ ۶-وزیر فرعون عصر حضرت موسی (ع) – خلاف میل کسی رفتار کردن – هیچ وقت ■ ۷-برگ برنده – مذهب – از القاب اشرافی اروپا – پاکیزه ■ ۸-چاپ مقاله در نشریات – دلجویی – سخن بیهوده ■ ۹-ظرف چوبی حمل گل یا خاک - سود حرام – جمع قوه – طلا ■ ۱۰-سرزمین بلند – مادر آذری – جداسازی ■ ۱۱-شقایق – فیل باستانی ■ ۱۲-ضد مذهبی – کبوتر صحرایی – همراه تب ■ ۱۳-پول سرزمین آفتاب تابان – امتحان – ضد فراز – طوق بندگی ■ ۱۴-به جهت، برای – چراگاه ایلات – درست شدن کارها در تداول عامیانه – ضمیر اشاره ■ ۱۵-مرسوم – نوعی زردآلو – موهوم

از بالا به پایین

■ ۱- آبفشان حمام – گذاشتن – شهر قلعه بابک ■ ۲-رگ گیاه – زیاده روی در مصرف – ایشان ■ ۳-پیشوای دینی – هفتمین ماه سال میلادی – همسایه تهران ■ ۴-خدا – یکان – سنگ طعام معدنی ■ ۵-دانه تسبیح – نو عروس هزار داماد – مسافربر شهری ■ ۶-شتر بدون کوهان – کرکس – گلخن حمام ■ ۷-تأثیرگذار – فساد – هر یک از دو سطح سکه ■ ۸-دبیر کل سابق سازمان ملل – پسر زیباروی بهشتی – افسون رام‌کردن جانور درنده ■ ۹-سفید آذری – از عتبات عالیات عراق – مشام به هم ریخته ■ ۱۰-واحد شمارش گردو – جامه درویشی – فرمانده ■ ۱۱-اولین رهبر الجزایر پس از استقلال- چیزی که به عنوان سمبل گروه مورد پرستش قرار گیرد – از ولایات مهم شمال افغانستان ■ ۱۲-بازگشت از گناه- غروب کردن ماه و خورشید – بانگ نهیب ■ ۱۳-گردآوردن و جمع کردن – کسی که هر آن عقیده‌اش عوض می‌شود – یار قوی ■ ۱۴-بمب خطرناک – نقاب سیاه – نیستی و خرابی ■ ۱۵-واسطه گری – از روی بی‌میلی و اجبار – مالدار

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۳		۸	۹		
			۲			۷		۸
	۴	۶						
					۷	۸		۳
۱	۸							۵
	۵			۲	۴			
۷		۹						
۴		۸		۱			۵	
		۵					۶	

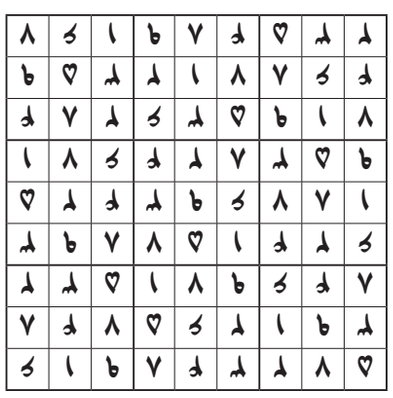

جدول کلمات متقاطع
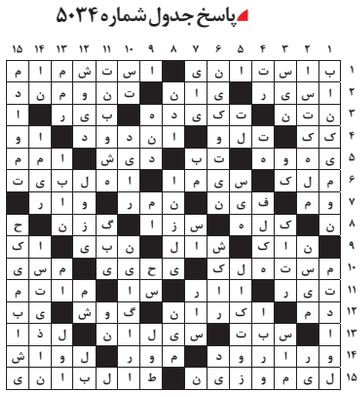
پاسخ جدول شماره ۵۰۳۴